

شتاب در پدیده‌ی فرسایش

حاکمیت

در قرن بیست و یکم*

سیدرضا موسوی

دولتها تا حدودی نظاره‌گر وقایع اطراف خود شده‌اند تا بازیگر مطلق عرصه‌ی قدرت سیاسی. ظهور بازیگران غیردولتی نظیر شرکتهای چندملیتی، پیدایش جنبشهای جدید اجتماعی، افزایش روابط فرهنگی و اقتصادی، ظهور سیستمهای جدید و سریع ارتباطات و ناتوانی دولت-ملتها از حل برخی مسائل نظیر مشکلات حقوق بشر و مسائل زیست محیطی باعث شده است که حاکمیت دولتها دچار خدشه شود.^(۱)

کتاب حاکمیت دولت در قرن بیست و یکم؛

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دهه‌ی ۹۰ شعار جدیدی به خود گرفت. این شعار «جهانی شدن» بود. گذشته از اینکه پدیده‌ی جهانی شدن امری جدید است یا ریشه در گذشته‌های دور و نزدیک دارد و اینکه آیا طرحی تنظیم شده است یا فرآیندی خودکار، این واقعیت را نمی‌توان از نظر دور داشت که این پدیده در تعارض با برخی از مفاهیم سنتی سیاست است. تعبیری نظیر «دولت - ملت»، «حاکمیت ملی» و «امنیت ملی» از جمله عناصری هستند که در عصر جهانی شدن نیاز به بازتعریف دارند. واقعیت این است که گسترش ارتباطات بین‌المللی و پیوستگی شدید اقتصاد جهانی، کنترل برخی موضوعات ملی را از دست دولتها خارج کرده است و

* . متن حاضر، مشتمل بر معرفی و نقد کتاب زیر است:

State Sovereignty in the 21st Century; Concepts, Relevance and Limits, (New Delhi: Institute for Defence Studies and Analyses, 2001).

مفاهیم، ارتباط و محدودیتها شامل مجموعه مقالات منتخب سمیناری بین المللی است که در ۲۳ و ۲۴ جولای ۲۰۰۱ در دهلی نو برگزار شد. این سمینار که به همت مؤسسه‌ی «مطالعات و تحلیلهای دفاعی و شورای امور جهانی هند» برگزار شد، به موضوع حاکمیت ملی از چشم انداز حقوق بشر و مداخله‌ی بشردوستانه نگریسته است.

ابتدا به معرفی مقالات کتاب و سپس به نقد و بررسی محتوای کلی کتاب خواهیم پرداخت:

بخش اول- حاکمیت: ابعاد سیاسی و راهبردی

«مفاهیم، ارتباط و محدودیتهای حاکمیت دولت در نظم نوین جهانی» تألیف جوزف ان. گاربا، مدیرکل مؤسسه ملی مطالعات راهبردی و سیاسی نیجریه، نخستین مقاله این مجموعه است و محورا اصلی آن، تغییر در حاکمیت دولت است؛ مفهومی که در گذشته به صورت مطلق مورد توجه بوده است و اینک با ظهور بازیگران جدید غیردولتی نیازمند تعریف مجدد می‌باشد. پایان جنگ سرد، باعث پیدایش نظامی شده است که خود نتیجه‌ی عوامل ذیل است:

● مذاکرات حساس دیپلماتیک بین رؤسای جمهور وقت آمریکا و شوروی؛

● دینامیسم جدید اقتصاد بین الملل که آهنگ آزادسازی را مدنظر دارد؛

● توجه به نتایج ناشی از انباشت سلاحهای

مرگ‌آور که عامل ایجاد نوعی امنیت دسته جمعی بود؛

● تغییر در شرایط اقتصادی شوروی سابق؛

● تغییر در شیوه‌ی رهبری آمریکادر دهه‌ی ۱۹۸۰؛

● تشکیل اتحادیه اروپا و ایجاد مناطق متحد در نقاط دیگر دنیا.

به اعتقاد «گاربا»، سازمان وحدت آفریقا - که با هدف ارتقاء ارزشهایی چون وحدت و رفاه تشکیل شده بود - به این دلیل شاهد بروز جنگ در میان اعضای خود بود که آنها حاضر نشدند از بخشی از حاکمیت خود به نفع بقیه صرف نظر کنند، اما اینک سران آن تصمیم گرفته‌اند که مدل اتحادیه‌ی اروپا را به عنوان الگو برگزینند.

به نظر وی، نظم نوین باعث خواهد شد که دولتها به راحتی نتوانند تصمیماتی خلاف توافقنامه‌های مشترک اتخاذ کنند و مرجع این اشاره را می‌توان در اتحادیه‌ی اروپا بررسی کرد. بدین ترتیب «حکومتها آزادانه موافق بازی در مجموعه‌ای هستند که منافع مردم آنها را تأمین می‌کند. حال این برنامه می‌تواند در زمینه‌ی رفاه اقتصادی یا امنیت دسته جمعی باشد» (ص ۹) بدین ترتیب، ترکیب منطقه گرایی و جهانی شدن حالت مطلق حاکمیت ملی را تضعیف کرده است، اما سؤال این است که در صورت تضاد میان تصمیمات متخذه در مجالس ملی با پیمانهای فراملی کدام یک ارجحیت خواهد داشت، نویسنده، انگشت اشاره را به سوی پیمانهای

منطقه‌ای و بین‌المللی می‌گیرد.

«حاکمیت ملی و مداخله» از میشل فوچر، استاد ژئوپلیتیک و مدیر مرکز تحلیل و سیاستگذاری در وزارت امور خارجه فرانسه، عنوان مقاله بعدی است. نگارنده‌ی این مقاله ابتدا به دسته‌بندی حاکمیت به سه دسته‌ی سنتی، مدرن و مبتنی بر حقوق بشر می‌پردازد. حاکمیت سنتی عامل بنیادین پیدایش دولت مدرن در قرن هفدهم بوده است. دولت، مسئولیت انحصاری در اداره‌ی امور جامعه را داشته و از همین جادو اصل احترام به همگرایی درون قلمرو و عدم مداخله درامور داخلی کشورهای دیگر استخراج شده است. در این دیدگاه، بازیگران دولتی تنها بازیگران مشروع نظام بین‌الملل هستند. این نظام هنگامی با محدودیت مواجه شد که بازیگران غیردولتی نظیر اقلیتهای نژادی به اصل خود مختاری تمایل نشان دادند و بدین ترتیب مطلق بودن حاکمیت به چالش کشیده شد.

نظام دوم، نظامی قانونی است که پیامد نظام اول است. در این نظام مدیریت جمعی امور به سازمان ملل سپرده می‌شود و وظیفه‌ی پاسداری از امنیت نیز به عهده‌ی شورای امنیت قرار می‌گیرد. اصل ۵۱ منشور ملل متحد، شیوه‌ای جهانی برای استفاده‌ی مجاز و غیرمجاز از قدرت نظامی را شرح می‌دهد. براساس این اصل، کشورها از حق دفاع ذاتی به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی برخوردار هستند. علاوه بر آن فصل ۶ و ۷ منشور بیانگر آن است که هیچ

دولتی حق استفاده از زور علیه دیگری را به صورت خودکار دارا نیست، بلکه مجوز شورای امنیت لازم است. این قانون شامل دخالت در فرونشاندن نزاعهای داخلی در کشور دیگر هم می‌شود.

نظام سوم، نظامی ارزشی است که در آن، دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بر اصول حاکمیت و قانون بین‌الملل تفوق دارد. فوچر، ابتدا تاریخچه‌ی مختصری از مداخلات بشردوستانه را یادآوری می‌کند و سپس به تشریح دلایل موافقان این نظام می‌پردازد. وی معتقد است در شرایط فعلی اولاً بسیاری از منازعات جامعه‌ی جهانی درمورد مسائل داخلی است که معمولاً با نقض شدید حقوق بشر توأم است. این نقضها باعث پرسش از دیدگاه و مسئولیت دولتها در برابر مردم می‌شود. دوم اینکه برخلاف دوره‌ی استیلای شرق - غرب اینک امکان اقدام دسته‌جمعی برای موارد نقض حقوق بشر به وجود آمده است. سوم اینکه در عین حال آرزوی استفاده از اقدام دسته‌جمعی به ناامیدی گراییده است. بدین معنی که گرچه در مواردی جامعه‌ی بین‌المللی علاقه‌مند به استفاده از این ابزار بوده است، ولی همیشه کارآمدی و مشروعیت آن مورد تردید قرار گرفته است. بنابراین نمی‌توان منتظر این اقدام باقی ماند.

فوچر با ردّ استفاده‌ی ابزاری از حاکمیت می‌نویسد: «حاکمیت سدّ راحت‌طلبی رژیمهای

جنایتکار نیست که پشت آن سنگر بگیرند... دولت‌ها از آن جهت حاکمیت دارند و به عبارتی با هم برابر هستند که قادر به ایجاد نظم دسته‌جمعی و حفظ روابط صلح‌آمیز هستند» (ص ۱۹) وی می‌گوید در جایی که حاکمیت وجود نداشته باشد یا ضعیف باشد، نه از دموکراسی خبری است نه از حقوق بشر و نمونه‌ی آن را سومالی و کنگو ذکر می‌کند. به اعتقاد وی هر گونه تصمیم‌گیری در مورد مداخله‌ی بشردوستانه باید طبق منشور ملل متحد و در اختیار شورای امنیت باشد.

سومین مقاله با نام «حاکمیت دولت در قرن بیست و یکم: الزامات راهبردی و سیاسی» از شونجی کوبایاشی، استاد دانشکده حقوق دانشگاه نیهو، است. نویسنده با بررسی ابعاد حاکمیت و چگونگی عملکرد سازمان ملل در قبال آن، موضوع مداخله‌ی بشردوستانه را بررسی می‌کند.

نویسنده یادآوری می‌کند که آنچه بیش از هر چیز در مفهوم حاکمیت ملی نهفته است، استقلال از دیگران در تصمیم‌گیریهای یک دولت بوده است در حالی که این مفهوم نظری هرگز در مقام عمل به شکل کامل اعمال نشده است و همواره دولتهای کوچک‌تر توسط کشورهای قوی‌تر تحت کنترل بوده‌اند. این موضوع با گسترش آزادسازی تجارت و گسترش سریع تکنولوژی و اطلاعات تشدید شده است. کوبایاشی با دفاع از وجود حاکمیت ابراز

می‌دارد: «آنچه بین این پدیده‌ها [گسترش تکنولوژی و مسائل تجاری] مشترک است آن است که این مسائل محصول توافقاتی هستند که بین کشورها نمود یافته است» (ص ۲۶). اتحادیه‌ی اروپا متشکل از اعضای است که توافق کرده‌اند محدودیتهایی در حاکمیت خود قائل شوند تا به منافع بیشتری دست پیدا کنند و این موضوعی است که در مورد تمام جنبه‌های جهانی شدن از مسائل اقتصادی تا مشکلات زیست محیطی صادق است.

چنین تحولاتی در شورای امنیت هم دیده می‌شود. پس از جنگ خلیج فارس، شورای امنیت با صدور قطعنامه‌ی ۶۸۸ تهاجم دولت عراق به جمعیت کُرد آن کشور را تقبیح کرد و از عراق خواست به رفتار وحشیانه‌ی خود در قبال کُردها پایان دهد. در واکنش به این خواسته‌ی شورای امنیت، انگلیس، فرانسه و ایالات متحده منطقه‌ی پرواز ممنوع را در شمال و جنوب عراق ایجاد کردند و به شکلی مؤثر سرزمینهای کُردنشین را از حاکمیت عراق خارج کردند.

به اعتقاد نویسنده، قطعنامه‌ی ۶۸۸ را باید نقطه‌ی عطفی در بحث حاکمیت ملی و حفظ حقوق بشر دانست. با این قطعنامه شورای امنیت تصمیم می‌گیرد که برای اولین بار حق مداخله جهت رفع تعدی یک کشور علیه مردم خودش را تصویب کند. این موضوع تحولی را ایجاد کرد که در اقدامات دیگر نیروهای چندملیتی در مواردی چون سومالی (۱۹۹۲)،

هائیتی و رروآندا (۱۹۹۴)، بوسنی و هرزگوین (۶- ۱۹۹۵) و تیمور شرقی (۱۹۹۹) تبلور یافت.

کوبایاشی سپس دست به تعریف «مداخله‌ی بشردوستانه» می‌زند: «مداخله‌ی بشردوستانه به معنای دخالت در یک کشور بدون موافقت آن با به‌کاربردن وسایل نظامی یا سایر لوازم سرکوبگرانه جهت پایان دادن به نقض آشکار حقوق بشر است؛ چه این نیروها توسط حکومت یک کشور سازماندهی شوند و چه توسط دیگران» (ص ۳۰). وی سپس نظریه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه را شرح می‌دهد: اگر کشوری در قالب حاکمیت خود حق دارد قلمرو و مردمش را اداره کند، پس وظیفه دارد که حداقل میزان خوشبختی مردمش را تضمین کند. با این حساب هرگاه که حکومت کشوری نخواهد یا قادر نباشد که از مردمش محافظت کند و شرایطی پیش آید که در آن حقوق بشر به‌طور مداوم نقض شود، کشور مربوط حق ندارد مانع عدم مداخله از سوی دیگران شود و جامعه‌ی جهانی هم حق مداخله در چنین مواردی را داراست.

نویسنده در پایان به برخی مشکلات مداخله‌ی بشردوستانه اشاره می‌کند؛ مشکلاتی نظیر عدم مداخله‌ی کامل از سوی کشورهای مداخله‌گر به علت نداشتن منافع، پایان نیافتن کامل منازعه با دخالت کشور خارجی، و موانع ایجاد همزیستی و حفظ مرزهای ملی در بین گروه‌های مختلف متنازع.

«چالش حاکمیت در هزاره‌ی جدید» نوشته جاسجیت سینگ، مدیر سابق مؤسسه مطالعات و تحلیلهای دفاعی هند، مقاله بعدی کتاب است.

به اعتقاد سینگ، بزرگ‌ترین نقطه ضعف نظام وستفالیایی مدل رقابتی امنیت بین دولتهاست و اینک ضرورت دارد که این مدل به مدل همکارانه تبدیل شود. به نظر وی باید پارادایم همکاری تقویت شود و این موضوع باید بین کشورهای متخاصم هم مدنظر باشد، زیرا پایه‌های چنین امنیتی بسیار بادوام‌تر از امنیت رقابتی و دسته‌جمعی است.

به اعتقاد وی، بهترین الگوی امنیت همکارانه، اتحادیه‌ی اروپاست که در آن حاکمیت دولت از بین نرفته بلکه جهت حفظ امنیت و توسعه تا حدودی تغییر شکل یافته است. وی در ادامه، مهم‌ترین شرایط امنیت همکارانه را معرفی می‌کند:

- افزایش سطح همکاری بین دولتها در موضوعات مؤثر در امنیت؛
- امنیت برابر و هماهنگ برای همه‌ی کشورها؛
- حل مناقشات و نزاعها فقط از طرق مسالمت‌آمیز؛
- عدم کاربست زور در عرصه‌ی روابط بین‌الملل؛
- پایان جنگ و خشونت علیه کشورها و جوامع؛

○ تغییر دکترینهای بازدارندگی و اقدام مؤثر

برای تضمین امنیت؛

○ ایجاد هماهنگی بین دکترینهای نظامی و سیاسی؛

○ کنترل سلاح به صورت نهاده شده و نهاده کردن ابزارهای خلع سلاح؛
○ شفافیت در مسائل نظامی.

وی معتقد است که تغییر شرایط امنیتی به معنای نقض حاکمیت ملی نیست. «مفهوم دولت حاکم، هنوز هنجاری بنیادین و تنها سازمان نهادین (و نه مشروع) است که قدرت را به گروه خاصی از شهروندان جهت اقدام در دنیای مدرن اعطا می کند». (ص ۳۶). بنابراین، هیچ جایگزین معقولی برای نظام دولت-ملت یافت نمی شود. شاید به نظر برسد که اتحادیه اروپا تغییری در نظام وستفالیایی است، در حالی که کشورهای عضو آن حاکمیت ملی خود را از دست نداده اند، بلکه بیشتر از منافع هماهنگی سیاسی بهره برده اند.

واقعیت این است که نظام پساوستفالیایی موجب نشده است که تنش در عرصه بین الملل کاهش یابد ولی حداقل این فایده را داشته است که دشواریهای روابط بین الملل بین کشورهای مستقل مورد بحث قرار گیرد.

بخش دوم- حاکمیت: مفاهیم و مطالعات موردی

«حاکمیت دولت، امنیت انسانی و مداخله ی نظامی» از ام.وی.نایدو، مدیر دپارتمان سیاسی

دانشگاه ولز، نخستین مقاله این بخش است. در این مقاله پس از تعریف مداخله به بحث در مورد ابعاد و موانع آن پرداخته می شود. «در مفهوم دقیق حقوقی، حاکمیت قدرتی مطلق است که نامحدود و تقسیم نشدنی است. در مصطلحات تجربی، حاکمیت دولت به معنی استقلال سیاسی دولت برای تصمیم گیری در امور داخلی و فارغ بودن روابط خارجی از کنترل های بیرونی است». (ص ۵۰) مداخله نیز به معنای دخالت در امور داخلی یک گروه بدون خواسته ی آن گروه است. در عرصه ی بین الملل مداخله ی ناخواسته می تواند اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک یا نظامی باشد در حالی که مداخله ی نظامی به عنوان یکی از فنون نظریه ی قدیمی موازنه ی قوا شناخته شده است.

مداخله ی نظامی خود بر چند بخش است:

الف- غیر مستقیم

با تهیه ی سلاح، سرباز، پایگاه، حق عبور، تبلیغ، پول و غیره مانند مداخله ی آمریکا در جنگ ایران و عراق؛

ب- مستقیم یک جانبه

ارسال نیروهای نظامی و درگیری مستقیم در عملیات مانند مداخله ی آمریکا در ویتنام، پاناما و هائیتی؛

ج- مستقیم چند جانبه

ارسال نیروهای نظامی چندملیتی برای جنگ نظیر جنگ خلیج فارس، مداخلات نظامی که بدون مجوز سازمان

آمده است. همچنین سازمان ملل جهت تنبیه خاطیان می تواند از ابزار تحریم استفاده کند و در این زمینه تحریم اقتصادی سودمندتر از تحریم سیاسی خواهد بود. نایدو همچنین به بررسی موردی برخی تحریمهای اقتصادی اعمال شده توسط سازمان ملل که توسط سازمانهای منطقه ای تشدید شده است، می پردازد.

دومین مقاله با عنوان «تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت: چشم انداز بین المللی» نوشته بهرام مستقیمی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیز مفهوم حاکمیت را از منظر کلاسیک معرفی کرده، بر دارا بودن حق یگانه ی قضایی در داخل قلمرو یک حاکمیت اشاره می کند. به نظر وی حقوق بشر استاندارد جهانی است که براساس آن مشروعیت و همچنین شیوه ی مبارزه با بی عدالتی و قوانین بد نمایان می شود.

او در ادامه با دیدی انتقادی، نبود یک مرجع قضایی جهانی برای تصویب مداخله ی بشردوستانه را مورد توجه قرار می دهد و اعلام می دارد که برخی از بیانیه ها نظیر بیانیه ی جهانی حقوق بشر به کشورها تحمیل شده اند و در عین حال بعضی مداخلات نیز باعث می شود که حاکمیت یک کشور تضعیف شود که نمونه ی آن مداخله ی آمریکا در حریم هوایی عراق جهت حفظ کُردهای شمال و شیعیان جنوب می باشد.

ملل صورت می گیرد، معمولاً به نام منافع ملی توجیه می شود در حالی که منشور ملل متحد چنین مداخلاتی را به رسمیت نمی شناسد. در واقع فصل هفتم منشور که راجع به امنیت است، مستقیماً به امنیت انسانی مربوط نمی شود بلکه به منازعات بین دولتها باز می گردد. به اعتقاد «نایدو» هیچ کشوری را نمی توان ناقض حقوق بشر لقب داد، مگر آنکه آن کشور توسط سازمان ملل و طبق قوانین بین المللی مقصر شناخته شود.

نویسنده در ادامه فهرستی از موانع اجرایی مداخله ی نظامی را برمی شمارد:

- مداخله ی نظامی در کشوری که دارای سلاحهای هسته ای است، قابل تصور نیست؛
- مداخله ی نظامی در کشوری که فاقد سلاحهای هسته ای ولی دارای سلاحهای فراوان کشتار جمعی است، مقدور نیست؛
- مداخله در کشوری که ثروتمند، صنعتی و شریک تجاری قدرتهای بزرگ است، برای کشور مداخله کننده بسیار پرهزینه خواهد بود؛
- مداخله در کشوری که دارای جمعیت زیاد و قلمرو وسیع است، ساده، عملی و موفقیت آمیز نخواهد بود.

به اعتقاد «نایدو» سازمان ملل می تواند مداخله ی غیرنظامی را در اشکال ذیل انجام دهد: مساعی جمیله، مذاکرات، میانجی گری، مصالحه، حکمیت و ایجاد توافقات قضایی که این موارد در فصل ششم منشور سازمان ملل

اما دادگاه آگوستو پینوشه و دادگاه آلمان در مورد جنایتکاران کوزوو نشانگر آن است که حاکمیت به مفهوم سنتی مورد سؤال قرار گرفته است و دیگر نمی‌توان به استناد آن حتی در داخل قلمرو یک کشور دست به اعمال مجرمانه‌ی ناقض حقوق بشر زد. نویسنده سپس از لزوم مداخله‌ی بشردوستانه حمایت می‌کند و ابراز می‌دارد که تراژدی کوزو نشانگر آن است که جامعه‌ی جهانی باید به موقع دست به مداخله بزند زیرا در برخی مواقع تعداد زیادی از مردم یک کشور در معرض مرگ و آزار هستند و دولت مربوط یا قادر نیست یا نمی‌خواهد که جلوی آن را بگیرد.

مقاله بعدی این بخش از محمد ایوب، استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه میسیگان، با عنوان «مداخله‌ی بشردوستانه و جامعه‌ی بین‌المللی» با دیدی انتقادی نسبت به مداخلات بشردوستانه می‌نگرد. نویسنده می‌گوید: «مشکل هنگامی هویدا می‌شود که نمایندگان جامعه‌ی جهانی (ناتو) اهداف مداخله‌ی خود را به شکل انتخابی برمی‌گزینند، در حالی که نسبت به نقض آن در جاهای دیگر ملاحظات می‌کنند». (ص ۸۸) مثلاً در سال ۱۹۹۱ ناتو از کردهای عراق به بهانه‌ی نقض حقوق بشری آنها حمایت می‌کند، ولی کردهای ترکیه که مشکلی مشابه دارند، فراموش می‌شوند. در واقع پاسخ به این سؤال که چگونه و چه زمانی باید جهت دفاع از حقوق بشر در

کشوری مداخله کرد، به تصمیم اعضای غربی شورای امنیت یا ناتو مربوط می‌شود.

از سوی دیگر همان‌طور که تاریخ‌نگاران آمریکایی جنگهای مدنی دهه‌ی ۱۸۶۰ آمریکا را طبیعی قلمداد کرده‌اند، باید توجه داشت که کشورهای جدیدالتأسیس نیازمند اعمال خشونت هستند و نمی‌توان از آنها انتظار داشت به سان کشورهای ثبات یافته عمل کنند. بدین ترتیب تیغ تیز نقض حقوق بشر باید به سوی رژیمهای ثبات یافته که به شکل دائمی و پیوسته حقوق بشر را نقض می‌کنند، نشانه رود. در حقیقت، در کشورهای جدیدالتأسیس امنیت کشور و امنیت رژیم حاکم نزدیک به هم است و ممکن است در صورت از بین رفتن یکی، دیگری هم نابود شود.

ایوب معتقد است فصل هفتم منشور سازمان ملل در مورد دفاع و حفظ صلح دست آویزی برای اعضای شورای امنیت شده تا به نحو انتخابی در مورد کشورها تصمیم بگیرند و حتی گاهی استفاده از حق و تو باعث رکود کامل هر نوع اقدامی می‌شود که نمونه‌اش در مورد چچن قابل بررسی است؛ مداخله‌ی بشردوستانه نه برای مردم یک کشور بلکه امری بین دولتها شده است. هنگامی که درون خاک کشوری درگیری رخ می‌دهد و مردم مجبور به مهاجرت شده، مرزها را نقض می‌کنند معمولاً کشورها نسبت به این موضوع اعتراضی نمی‌کنند، اما وقتی منافع دولتها ایجاب می‌کند

با کوچک ترین دستاویزی همدیگر را به نقض حقوق بشر یا تجاوز محکوم می کنند.

ایوب پیشنهاد می دهد که اگر واقعاً قرار است شورای امنیت در مورد مداخله ی بشردوستانه تصمیم بگیرد، باید هم تعداد اعضای آن بیشتر شود و هم تنوع جغرافیایی آنها افزایش یابد و به این منظور بهتر است شورای جداگانه ای مثلاً با نام «شورای بشردوستی» تشکیل شود که شرح وظایف و میزان دخالت آن مشخص باشد.

بخش سوم- حاکمیت و مداخله: جنبه های حقوقی

این بخش شامل ۴ مقاله است. نخستین مقاله «مداخله ی بشردوستانه، هنجارها و ضوابط» نام دارد و از سلیمان عوآد، مشاور وزیر خارجه مصر، است. در این مقاله ی نسبتاً کوتاه کوشیده شده است تا هنجارها و ضوابطی برای مداخله ی بشردوستانه ترسیم شود. عوآد مرحله ای بودن مداخله ی بشردوستانه را مورد تأکید قرار می دهد. از منظر وی به مسئولان کشوری که درگیر مشکلات حقوق بشر است باید مهلتی داده شود تا چاره ای ببینند. در کنار آن باید دولت های همسایه تشویق شوند که از آن کشور در صورت درخواست کمک حمایت نمایند. در سطح دیگر باید سازمان های همسایه تشویق شوند که از آن کشور در صورت درخواست کمک حمایت نمایند. در سطح بعدی باید سازمان های منطقه ای و وزیر منطقه ای مساعی جمیله ی خود

را جهت حل مشکل مبذول کنند. اگر زمانی هیچ یک از این اقدامات سودمند نشد، باید موضوع به شورای امنیت احاله شود و اگر این شورا اقدام مؤثری به عمل نیاورد، موضوع باید به اجلاس عمومی سازمان ملل محوّل شود و در قالب اجلاس ویژه و اضطراری مورد بررسی قرار گیرد.

طبق نظر عوآد اولاً هر نوع مداخله ی بشردوستانه باید به تصویب شورای امنیت برسد و ثانیاً در صورت نیاز به اقدام نظامی دسته جمعی، این شورا باید قطعنامه ای صادر کند که به وضوح حاوی عناصر ذیل باشد:

- الف- مجوز مداخله، فرمان مداخله، میزان نیروهای مورد استفاده و منابع مالی عملیات؛
- ب- اهدافی که باید به دست آید، چارچوب و زمان بندی بازبینی عملیات؛
- ج- گزارش مستمر به شورا در زمینه ی پیشرفت کار؛
- د- توقف مداخله هنگامی که اهداف به دست آید.

مقاله بعدی با عنوان «حقوق بین المللی مداخله ی بشردوستانه» توسط بی.اس. چیمنی، استاد حقوق بین الملل در هند، نوشته شده است. وی در مقاله خود به طرح نکات جالبی می پردازد. طبق بند ۴ از ماده ی ۲ منشور سازمان ملل تهدید یا استفاده از زور علیه همگرایی قلمرو یا استقلال کشور دیگر ممنوع است. تنها استثنا در این مورد که در ماده ی ۵۱ شرح داده شده

شورای امنیت مجوز دخالت نظامی را صادر نکرد، نباید مجمع عمومی اقدام به آن نماید. تمسک به قطعنامه‌ی اتحاد برای صلح^(۲) هم - که چنین مجوزی را به مجمع عمومی می‌دهد - صحیح نخواهد بود زیرا قطعنامه‌ی مزبور برای شرایط جنگ سرد و جهت جلوگیری از نسل‌کشی صادر شده بود.

«نومداخله‌گرایی بین‌المللی: پس زمینه و محتوا» عنوان سومین مقاله این بخش است که توسط وو میانوفا، محقق ارشد مؤسسه مطالعات بین‌المللی چین، تهیه شده است. نویسنده ابتدا تاریخچه‌ای از اقدامات انجام شده از زمانهای دور تاکنون در زمینه‌ی حفظ حقوق بشر را بیان می‌دارد اما متذکر می‌شود که مداخله‌ی بشردوستانه مبنایی نظری برای ایجاد نظم نوین جهانی توسط آمریکا است و باید آن را سلاح راهبردی آمریکا برای رهبری جهان دانست و این کشور با گسترش ناتو به شرق خواهد کوشید استللال «حقوق بشر بر حاکمیت تفوق دارد» را تئوریزه کند. نویسنده در ادامه می‌گوید تأکید بیش از حد غربیان بر موضوع حقوق بشر نشانگر برنامه‌ی راهبردی جدیدی است که بر طبق آن آمریکا وضع منافع راهبردی خود را مورد سنجش قرار داده و در نتیجه استانداری دوگانه در مورد حقوق بشر را تجربه خواهد کرد. وی دلیل این مدعا را در عملکرد آمریکادر آفریقایی جوید. در دهه‌ی ۱۹۹۰ به رغم فعالیتهای نژادپرستانه و نقض شدید حقوق بشر در آفریقای

است، حق دفاع از خود به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی یا طبق فصل هفتم منشور به صورت مشارکت در اقدام نظامی سازمان ملل است. هنگامی که ایالات متحده در نیکاراگوا متوسل به زور می‌شود، دیوان دادگستری بین‌المللی عمل ایالات متحده را برای حفظ حقوق بشر با توسل به زور مقبول نمی‌داند.

بعضی معتقدند که هنجار حقوق بین‌الملل متعارف اجازه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه را صادر می‌کند. این موضوع ظاهراً از سه مداخله که گفته می‌شود از باب حفظ حقوق بشر بوده است، متبادر شده است: مداخله‌ی هند در بنگلادش، ویتنام در کامبوج و تانزانیا در اوگاندا، ولی واقعیت این است که هیچ‌یک از کشورهای مداخله‌گر، موضوع حقوق بشر را مطرح نکرده‌اند، بلکه آنان مدعی دفاع از خود بوده‌اند و اعلام کرده‌اند که با اقدامات تهدیدآمیز سازماندهی شده علیه کشور خود مواجه بوده‌اند. بر این اساس اقدام ناتو در حمله‌ی هوایی به یوگسلاوی سابق با نام مبارزه با نقض حقوق بشر در کوزوو نمی‌تواند مقبول باشد، زیرا از سویی هنجار بین‌المللی در این زمینه وجود نداشته و از سوی دیگر شورای امنیت سازمان ملل همچنین مجوزی صادر نکرده است.

چیمینی معتقد است «آنچه که نباید شورای امنیت آن را انجام دهد، نباید توسط مجمع عمومی انجام شود» (ص ۱۱۶). بر این اساس اگر

جنگ سرد چه معنایی می‌توان از حاکمیت برداشت کرد؟

به نظر وی، حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت به معنای مسئولیت هریک از کشورها در حفظ صلح در نظام بین‌الملل است و این موضوعی است که در فصل هفتم منشور ملل متحد بدان تأکید شده است. قطعنامه‌ی ۶۸۸ هم بر این اساس طراحی شد، ولی ناتو با برداشت خود از این قطعنامه منطقه‌ی پرواز ممنوع را بر فراز عراق ایجاد کرد و پس از آن نیز براساس همان برداشت در نقاط مختلف دنیا اقداماتی صورت داد که ویلر به شرح آنها پرداخته است.

نویسنده این برداشت را موجب تحلیل رفتن مفهوم حاکمیت دولت می‌داند و بادی‌ی انتقادی به منافع دولتهای مداخله‌گر و برعکس آن دولتهای وتوکننده در شورای امنیت اشاره می‌کند. در ادامه، بحث کوزوو مطرح می‌شود و نویسنده موضوع منافع ملی کشورهای درگیر در بحران کوزوو را بررسی می‌کند. وی با بیان تقسیم‌بندی در داخل شورای امنیت در مورد چگونگی مواجهه با بحران کوزوو، آن را در ارتباط وثیق با منافع قدرتهای عضو می‌داند.

همچنین ویلر ابراز نظر می‌کند که موضوع ضوابط مداخله‌ی بشردوستانه به نحوی است که عملاً کشور ناقض حقوق بشر به طرق مختلف نسبت به آن ابراز نارضایتی خواهد کرد و از سوی دیگر توافق اعضای دائم شورای امنیت بر سر ضوابطی مشخص امری بعید به

جنوبی و رودزیای جنوبی، آمریکا نسبت به تحمیل تحریم علیه این دو کشور بی‌میل بود و وقتی در سال ۱۹۹۴ اوضاع وخیم شد و حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر به قتل رسیدند، شورای امنیت قطعنامه‌ای در این زمینه صادر کرد که آمریکا آن را وتو کرد.

وی بلایای ناشی از مداخلات بشردوستانه را یادآور می‌شود و با ذکر عملیات ناتو در یوگسلاوی سابق یادآور می‌شود که این عملیات نتوانست تضادهای نژادی را از بین ببرد، ولی بلایای انسانی مهمی ایجاد کرد که میاثوفا با ارائه‌ی ارقام، خسارت آن را شرح می‌دهد. وی همچنین به استفاده از نیروهای منطقه‌ای و در نتیجه بی‌توجهی به منشور ملل متحد که موجب به حاشیه رفتن این سازمان می‌شود، اعتراض می‌نماید.

آخرین مقاله بخش سوم، «حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت یا استاندارد جدید تمدن؟ آینده‌ی نظریه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه» از نیکولاس جی. ویلر، استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه ولز، است. ویلر در مقاله‌ای نسبتاً بلند می‌کوشد تا با بررسی چگونگی استفاده از موضوع حاکمیت در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، چشم‌اندازی مقابل خواننده بگشاید تا او با کاربردهای ملموس این واژه آشنا تر شود. وی بحث را با دخالت ناتو در یوگسلاوی سابق به نام حمایت از حقوق بشر آغاز می‌کند و سپس این سؤال را مطرح می‌کند که در دنیای پس از

روابط بین الملل بازی می کنند که نتیجه ی آنها درخواست از دولت برای تطبیق خود با جریانهای آزاد سرمایه و اطلاعات است.

از سوی دیگر پایان جنگ سرد باعث شد که جاده برای عبور به سوی فرآیند مشروعیت بخشی به افکار مداخله جویانه جهت حفظ حقوق بشر هموار شود. اینک مداخله در منازعات محلی باعث درگیری بیشتر بین دو ابر قدرت نمی شود و بدین ترتیب ایالات متحده فرصت خوبی برای گسترش خواسته هایش به مناطقی که در طول جنگ سرد مناطق حاشیه ای نامیده می شدند، به دست آورده است.

با توجه به اقدامات انتخابی در عرصه ی بحرانهای حقوقی بشر باید این هشدار را در نظر داشت که در صورتی که قدرتهای مداخله گر هم دلیل مداخله را عنوان کنند و هم خود در مورد نحوه ی مداخله قضاوت نمایند، ایجاد حق مداخله می تواند خطرناک باشد.

به اعتقاد نویسندگان مقاله، گفتمان فعلی امنیت حاوی مشکلاتی است که برای حل آنها هم باید به مسائل داخلی توجه داشت و هم مسائل خارجی کشور را لحاظ کرد. آنان معتقدند که با گسترش پارادایم امنیت انسانی اهمیت دولت کاهش نمی یابد بلکه دولت صرفاً همان وظیفه ی مفروض یعنی حراست از امنیت انسانهای تحت تابعیت را عهده دار می شود.

مقاله بعدی «پیشگیری از منازعه: پیشگیری ساختاری و حاکمیت دولت» از میشله گریفین،

نظر می رسد، اما منع اعضای دائم در مورد استفاده از حق وتو یا در صورت عدم امکان آن، انجام مذاکرات شورای امنیت به صورت علنی باعث ایجاد فشارهای سیاسی خواهد شد که هم نقش اعضای غیردائم را افزایش می دهد و هم باعث رشد شورای امنیت در اقدامات یکسان نگر نسبت به مسائل حقوق بشر می شود، و بدین ترتیب اعضای شورای امنیت الزام بیشتری نسبت به «مسئولیت» ناشی از حاکمیت پیدا می کنند و بهترین شیوه برای پیشبرد واقعی «استاندارد جدید تمدن» محقق می شود.

بخش چهارم- پیشگیری از منازعه: مداخله ی خارجی و رهیافت های جایگزین

نخستین مقاله این بخش و دوازدهمین مقاله کتاب «از منازعه تا درگیری: جاده ای کم تردد» نام دارد و اثر سامونا داسگوپتا، مدیر یکی از برنامه های سیاسی مربوط به زنان در هند، و میناکشی گوپینات، رئیس دانشکده لیدی شری رام در دهلی نو، می باشد.

نویسندگان در آغاز کلام با بیان وجوه مختلف جهانی شدن ابراز عقیده می کنند که این تحولات بر دولتهای ملی تأثیر گذاشته است، اما «دولت فعلی در نقاط مختلف جهان هنوز در فرآیند راهبردی حفظ خود در قالب جهانی شدن به سر می برد» (ص ۱۷۹). سازمانهای جدید فراملی نقشهای جدیدی در عرصه ی

مجوزی برای هر نوع مداخله‌ی خارجی مستقیم با نام حقوق بشر است، بلکه شیوه‌ی مقابله، مقابله با ناقضان حقوق بشر باید غیرمستقیم و توأم با حفظ حقوق انسانی باشد.

«آیا حاکمیت هنوز مفهومی معتبر است؟» نوشته پاسکال بونی فاس، مدیر مؤسسه روابط بین‌المللی و راهبردی فرانسه، مقاله پانزدهم کتاب است. نگارنده ابتدا توضیحی در مورد جایگاه دولت به عنوان تنها بازیگر مجاز به استفاده از زور ارائه می‌دهد و سپس توضیح می‌دهد که تحولات جدید باعث شده که بازیگران قدرتمندی نظیر سازمانهای اقتصادی و مافیا در کنار دولت به ایفای نقش پردازند. وی تأکید می‌کند که چالشهای بزرگ آینده مثل آب و محیط زیست مسائلی نیست که در سطح دولت قابل حل باشد. اینک نظام بین‌الملل به جای دولت-ملت، شبکه‌ای از جریانات فراملی را پذیرا شده است. وی سپس به دفاع از دولت می‌پردازد و ابراز می‌دارد که حتی اگر دولت را تنها بازیگر عرصه‌ی روابط بین‌الملل ندانیم، باید آن را مرجع نهایی سایر بازیگران تلقی کنیم. هر چند حاکمیت دولت حفاظتی برای دیکتاتورهای تلقی می‌شود و حقوق بشر عنصری جهانی برای یکسان‌سازی وضعیت بشر در نظر می‌آید ولی اجازه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه یک طرفه است و از سوی کشورهای غربی به سمت کشورهای ضعیف در جریان است. در حالی که مداخله ممکن است واقعاً برای کمک

استاد مدعو دانشگاه کلمبیا، است. نویسنده در مقاله‌ی کوتاه خود بر نقش ساختاری سازمان ملل و اعضای آن در پیشگیری از منازعات تأکید کرده، احترام به حاکمیت ملی را امری لازم می‌داند که در صورت نیاز سازمان ملل حق دارد مقداری از قدرت آن بکاهد. وی به نقل از نماینده‌ی دبیرکل سازمان ملل، پیشگیری از نزاع را در مرحله‌ی اول منوط به فعالیت بازیگران محلی می‌داند و معتقد است که بهترین ابزارهای پیشگیری از منازعات شیوه‌های صلح‌آمیز هستند. راهبرد پیشگیرانه‌ی مؤثر راهبردی است که شامل برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت در زمینه‌های سیاسی، توسعه، مسائل انسانی و حقوق بشر باشد. به نوشته‌ی وی سازمان ملل تنها بازیگر این عرصه نیست و هر گونه موفقیت قابل توجه در پیشگیری از نزاع مشروط به اراده‌ی سیاسی اعضای سازمان ملل است.

محمدسید احمد، از نویسندگان روزنامه الاهرام، نویسنده مقاله بعدی با عنوان «رهیافتهای جایگزین مداخله‌ی خارجی» است.

نویسنده در مقاله‌ی کوتاه خود می‌کوشد تا با تحلیل مسائل داخلی یک کشور درگیر با مسئله‌ی حقوق بشر، شیوه‌هایی چون تحریمهای اقتصادی را برتر از مداخله‌ی مستقیم خارجی معرفی می‌کند. از نظر وی حاکمیت در جهان فعلی دستخوش تغییراتی اجتناب‌ناپذیر شده است، اما نباید چنین پنداشت که این تحولات

به کشورهای دیگر باشد، اما نتیجه‌ی آن موازنه‌ی قوا نیست و همیشه از شمال به جنوب است و نمونه‌ی آن نیز یوگسلاوی سابق است. بونی فاس با دفاع از چند جانبه‌گرایی آن را وسیله‌ای برای مبارزه با دیکتاتوری تک‌قطبی می‌داند.

بخش پنجم - مقالات ضمیمه

این بخش شامل سه مقاله است:

- ۱- «موشکافی منطق منازعه در آفریقا» از گرگ میلز و راس هربرت که به بررسی موردی علل و دلایل وجود درگیری بین کشورهای آفریقایی می‌پردازد.
- ۲- «چالش‌ها و فرصت‌های حاکمیت در قرن بیست و یکم» نوشته حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، که با دیدی انتقادی نسبت به پدیده‌ی جهانی شدن می‌نگرد. به اعتقاد وی ما واقعاً با جهانی شدن مواجه هستیم، اما مشکل اصلی آن است که بازیگران معدودی آن را صحنه‌گردانی می‌کنند؛ این پدیده هنوز پدیده‌ای جهانی نیست بلکه در حد کشورهای شمال باقی مانده است.
- ۳- «محدودیت‌های حاکمیت در قرن بیست و یکم» از محمد مثلها، رئیس مجلس نمایندگان اردن، که عناصر حاکمیت و شاخص‌های مؤثر بر آن را بررسی می‌کند. براساس این نوشته، حاکمیت حاوی عناصر ذیل است:

- ۱- ثابت است یعنی با بودن حاکمیت دولت
- ۲- جامع است و بر تمام قلمروها، افراد و داراییها شمول دارد؛
- ۳- وقفه‌ناپذیر است؛
- ۴- تجزیه‌ناپذیر است یعنی امکان ندارد بیش از یک مرکز واحد حاکمیت در یک زمان و در یک قلمرو وجود داشته باشد.
- به اعتقاد وی پارامترهای ذیل باعث تحول در شاخص‌های فوق خواهد شد:
- ۱- گسترش جهانی سرمایه‌داری، قدرت انحصاری دولت را کاهش خواهد داد؛
- ۲- برخی نهادها در تعامل با دولت تغییراتی ایجاد خواهند کرد. مثلاً صندوق بین‌المللی پول شرایط نامعادلانه‌ای را به کشورهای مقروض تحمیل می‌کند؛
- ۳- تغییر نظام‌های توتالیتر به سوی مردم‌سالار که آزادی بیشتری برای افراد مهیا خواهند کرد؛
- ۴- گسترش رسانه‌ها که فراتر از مرزهای سیاسی می‌روند و امکان مقابله با آنها وجود ندارد؛
- ۵- تلاش برای جایگزینی حاکمیت ملی با حاکمیت منطقه‌ای؛
- ۶- نقش شرکتهای چندملیتی در گذر از محدودیت‌های گمرکی.

بحث و نقد

کتاب حاضر با کنار هم گذاشتن مقالات متعدد کوشیده است که موضوع تحولات جدید در

بحث حاکمیت دولت‌ها را مطرح و مورد بررسی قرار دهد. آنچه در نگاه اول از عنوان کتاب برمی‌آید، نگاهی جامع به مقوله‌ی حاکمیت است، در حالی که در متن بیشتر از هر چیز موضوع حقوق بشر مطرح شده است. گرچه نویسندگان گهگاه به مشکلات اقتصادی، زیست محیطی و ارتباطاتی دولت - ملت نیز اشاره کرده‌اند اما این ابعاد تقریباً مغفول مانده است. این در حالی است که به اعتقاد برخی «در دنیای جهانی شده، ارتباطات از اولویت نخست در فهم و کاربرد قدرت برخوردار است»^(۳)

از سوی دیگر بازارهای جدید بین‌المللی موجب تحرک شتابان پول شده‌اند و ماینک در شرف ایجاد بازار جهانی واحدی هستیم که مرزها را در می‌نوردد و با ابزارهایی چون شرکتهای چندملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سیستمهای واسطه‌گری، خدمات مالی و اعتبارات جدید بین‌المللی شکلی نو را پدیدار می‌کند.^(۴) ظهور GATT و سپس از آن WTO نشانگر چنین تمایلی است، هر چند به نوشته‌ی آصفی این جریان از سوی شمال به جنوب باشد و واقعاً «جهانی» نباشد.

بدین ترتیب بازیگران گسترده‌ای نظیر اتحادیه‌های کارگری، جنبشهای مقاومت، سازمان صلح سبز و حتی در برخی مواقع خوانندگان کنسرتها را هم باید در تغییر جایگاه سنتی و مطلق دولت حائز اهمیت شمرد.

همچنان که انتظار می‌رود، تعاریف

نویسندگان از دولت و حاکمیت مشابه هم است، اما همچنان که نویسندگان اشاره می‌کنند دیگر حاکمیت سدی نیست که حاکمان پشت آن سنگر بگیرند و حتی در داخل مرزهای ملی دست به هر اقدامی بزنند. اما مشکل اساسی حقوق بشر، مداخله‌هایی است که به نام آن ولی به صورت انتخابی صورت می‌گیرد. این موضوعی است که در مقالات ایوب، میثوفا، ویلر و بونی فاس بدان پرداخته می‌شود. اگر قرار است که هر کشور قدرتمندی از این سلاح علیه مخالفانش بهره‌جوید، دیگر سخن گفتن صادقانه از دفاع از حقوق بشری معنی است. مخصوصاً که منافع ملی واژه‌ای بسیار مبهم است^(۵) و کاربرد آن در مداخله‌ی بشردوستانه گاه به چشم می‌آید. از آنجا که منافع تصمیم‌گیرندگان مداخله مهم است، شاید بهتر باشد به طرح ایوب دقت بیشتری معطوف داریم که اگر واقعاً قصد فرونشاندن کشت و کشتار و تخریب داخل مرزهای ملی وجود دارد، باید در تصمیم‌گیرندگان این قضیه اصلاحی به وجود آید.

از دیگر مباحث کتاب که نشانگر اختلاف نظر عمیق بین اندیشمندان عرصه‌ی روابط بین‌الملل است، اختلاف کویا‌یاشی و چیمنی در مورد مجوز مداخله‌ی بشردوستانه است، آنجا که یکی فحوای قطعنامه‌ی ۶۸۸ سازمان ملل را عاملی مجاز برای اقدامات ناتو می‌شمارد و یکی آن را به شدت تقبیح می‌کند.

فوجر از دیگر نویسندگان کتاب، مدعی وجود سه مرحله از نظام همکاری دولتها می شود که مرحله سوم را ارزشی و مبتنی بر دفاع از حقوق بشر می داند، اما این تقسیم بندی مبهم و متناقض است زیرا اگر نظام سوم ارزشی مجوز دخالت در موارد نقض حقوق بشر را صادر می کند، ابتداء آن بررأی شورای امنیت این نظام را به همان نظام دوم که اداره ی امور جمعی در دست سازمان ملل است، باز می گرداند.

یکی از مقالات آرمانگرایانه ی این کتاب، مقاله ی جاسجیت سینگ است. وی با نقد نظام و ستفالیایی می کوشد مدل امنیت همکارانه را پیشنهاد دهد. به باور واقع گرایان قدرت نظامی در صدر قدرت یک کشور قرار دارد. هر چند برخی نویسندگان کوشیده اند تعدیلی در این دیدگاه پدید آورند ولی این کار باعث نشده که از منظر واقع گرایی قدرت نظامی دست کم گرفته شود. نظام توازن قدرت هم که برای کاهش صدمات این نظریه و فرار از معمای امنیت طراحی شده بود، در طول جنگ سرد به نظام موازنه ی دوقطبی تبدیل شد.^(۶) با پایان جنگ سرد و فروکش کردن خصومت بین دو ابر قدرت، توجهات روزافزونی به جنگها و منازعات داخلی، ستیزه های قومی و فجایع انسانی معطوف گشت.^(۷) اما برخلاف انتظار رویه های جدید ضد امنیتی نیز هویدا شد ولی آیا نظام امنیت همکارانه که پیشنهاد سینگ است، در مقام عمل قابل تحقق است؟ به نظر می رسد

که باید قاطعانه پاسخ منفی به این پرسش داد، زیرا متغیرهایی که وی برای تحقق مدل پیشنهادی خود مطرح می کند، هرگز در مقام عمل شذنی نیست.

نهایت اینکه، کتاب، به رغم کاستیهایش در توضیح کامل تغییر حاکمیت و نداشتن پیشنهاد های قوی قابل تحقق جهت رفع مشکلات فعلی امنیت جهانی، به خاطر توجه دقیق بر روی موضوع حقوق بشر و مداخله ی بشردوستانه، مطالعات موردی، ارائه ی نظرات متنوع و تحلیل دقیق از برخی تحولات دهه ی ۹۰ شایسته ی توجه و مطالعه است.

پانویسها

۱- مالکوم واترز، جهانی شدن، ترجمه ی اسماعیل مردانی گوی و سیاوش مریدی، (تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹)، صص ۱۵۹-۱۴۱.

۲- United for Peace Res.، این قطعنامه در سال ۱۹۵۰ و با هدف مبارزه با حق وتوی شوروی سابق تصویب شد و بر آن اساس چنانچه به خاطر وتو شدن قطعنامه های شورای امنیت، حفظ صلح به خطر بیفتد، مجمع عمومی می تواند رأساً اقدام به صدور قطعنامه و اقدامات جانبی بنماید. (جهت مطالعه بیشتر می توانید به بخش اسناد سایت سازمان ملل به آدرس <http://www.UN.ORG> مراجعه کنید).

۳- به نقل از آر. کنگ در اندرو هول و دیگران، ناامنی جهانی، به اهتمام اصغر افشاری، (تهران: پژوهشکده ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۱۶.

۴- جهانی شدن، پیشین، ص ۷۵.

۵- جوزف فرانکل، روابط بین الملل در جهان متغیر، ترجمه ی عبدالرحمان عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۶)، ص ۱۲۲؛ وحید بزرگی، نظریه های روابط بین الملل، جلد اول، (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵)، ص ۲۴۳.

۶- نظریه های روابط بین الملل، پیشین، ص ۲۴۸.

۷- ناامنی جهانی، پیشین، ص ۱۲۵.